

نامه‌ها و اظهارنظرها

در بارهٔ مباحث زبان‌شناسی کتاب معیارالشعار خواجه نصیرالدین طوسی

مقدمه

در شمارهٔ دوم سال هجدهم مجلهٔ زبانشناسی (پاییز و زمستان ۱۳۸۲) مقاله‌ای از آقای دکتر رضا زمردیان دربارهٔ دیدگاه‌های آواشناختی خواجه نصیر در کتاب معیارالشعار مندرج است که برای متمیم فایده و تکمیل آن بحث ذکر چند نکته را در آن باب ضروری دانستم.

۱ صامت و مصمت

خواجه نصیر در معیارالشعار گاهی اصطلاحاتی می‌آورد که در کتب دیگر دیده نمی‌شود یا بدان معنا نیامده است. مثلاً به جای مُدْرَج یا مُدْرَج اصطلاح معقّد را به کار برده است (ص ۴۵ و ۹۸ و ۱۱۴ چاپ نجم‌الدوله و ص ۱۹۵ و ۲۲۶ و ۲۳۳ چاپ معظّمهٔ اقبالی. رک. نشر دانش، س ۱۶، ش ۲، ص ۱۹). در اینجا هم در برابر مصوّت اصطلاح مصمت آمده است که در جاهای دیگر بالاتفاق صامت به جای آن ذکر شده است، چنانکه مثلاً در کتاب نهم منطق شفاء، تحقیق عبدالرحمن بدوی، که دربارهٔ شعر است، در فصل هفتم، ص ۶۵، می‌گوید اجزاء لفظ هفت است. «مقطع محدود و مقصور و آن مرکّب است از حروف صامته که اصلاً مدّ نمی‌پذیرد، مانند طاء و باء [یعنی واجهای انسدادی] و آنهایی که نصف صوت دارند و آنها مدّ می‌پذیرند، مثل سین وراء [یعنی واجهای سایشی] و مصوتات ممدوده که آنها را مدّات [یعنی مصوتهای ممدوده] می‌نامند و مصوتات مقصوره که حرکات و حروف علّه باشند.» خود خواجه نصیر در اساس الاقتباس در مقالهٔ نهم در شعر (ص ۵۹۵) می‌نویسد:

«اجزاء لفظ، چنانکه گفته‌ایم حروف باشد. و حروف صامت بود یا مصوّت و صامت مجهور بود، مانند تا و طاء که مدّش ممکن نبود، یا مهموس بود، به خلاف آن [یعنی مدّش ممکن بود]،

مانند سین و شین. و مصوّت یا ممدود بود و آن حروف مدّ بود یا مقصور و آن حرکات بود و مرکّب اول از حروف، مقاطع ممدود و مقصور بود [یعنی هجاهای بلند و کوتاه] و مرکب دوم الفاظ ...» در اینجا خواهی به نوعی به تجزیهٔ دو لایه‌ای زبان اشاره می‌کند.

مصمت در علم صرف عربی و تجوید صفت است برای برخی حروف در برابر مُذَلِّق. به نظر علمای تجوید حروف (یعنی واجهای عربی) ده صفت دارند که دوه‌دو متضادّند و هر حرفی الزاماً باید پنج صفت از این ده صفت را داشته باشد. یکی از این صفات اصمات است که در برابر اذلاق قرار دارد. اذلاق یعنی داشتن تلفظ راحت و بدون مانع و حروف مُذَلِّقه عبارت‌اند از شش حرف ف، ر، م، ن، ل، ب (یعنی حروف لبی و غنه و روان که آنها را در عبارت فَرَمَن لَبِّ جمع کرده‌اند) و باقی ۲۲ حرف عربی را حروف مصمته (بر وزن خوشمزه) گویند و در کتب لغت هم به همین صورت ذکر شده است (رک. محیط‌المحیط و لسان‌العرب، ج ۲، ص ۵۶، که می‌گوید علت اینکه آنها را حروف مُصَمِّتَه می‌نامند این است که از این حروف به‌تنهایی و بدون حروف ذلاقه هیچ کلمهٔ رباعی یا خماسی در عربی ساخته نمی‌شود و از این جهت گویی ساکت‌اند). احتمال دارد خواهی در هنگام تألیف معیارالشعار به‌خاطر نیاورده است که مصمت معنای دیگری دارد و با صامت یکی نیست. نکتهٔ دیگر اینکه از معیارالشعار فعلاً دو نسخه در دست است. یکی آن است که پدر نجم‌الدوله در سنّ پیری از روی نسخهٔ خطی دیگری نوشته و به پسرش آموخته است و آن همان است که در ۱۳۲۰ هجری قمری در تهران چاپ سنگی شده است و بار دیگر در کتاب شعر و شاعری خواجه نصیر طوسی (به اهتمام معظّمهٔ اقبالی) به همان شکل افست شده است. در این نسخه مصوت و مصمت هیچ‌کدام تشدید ندارد (ص ۱۱). نسخهٔ دیگر که صحیح‌تر از نسخهٔ فوق است و در ۷۰۲ هجری قمری نوشته شده و با نسخه‌ای که بر خواجه نصیر خوانده شده بوده مقابله گردیده است اکنون در استانبول است و آقایان محمد فشارکی و جمشید مظاهری آن را در ۱۳۶۳ در اصفهان به‌صورت افست منتشر کرده‌اند. در این نسخه به غلط مصمت با تشدید میم ضبط شده و مصوّت هم به فتح واو مشدّد نوشته شده است که هر دو غلط است. مصوت چنانکه در کتب لغت آمده است به کسر واو صحیح است (مثلاً رک. محیط‌المحیط، ص ۵۲۳). معظّمهٔ اقبالی از هر دو چاپ استفاده کرده است. با این همه چاپ او غلطها و افتادگیهای بسیار دارد. در چاپ وی هم به تقلید از چاپ مظاهری و فشارکی مصمت با تشدید ضبط شده است. در ۱۳۶۹ چاپ دیگری از این کتاب از روی نسخهٔ افست مظاهری و فشارکی به‌وسیلهٔ نشر جامی منتشر شده است که در آن علاوه بر غلطهای نسخهٔ اصلی (مثل مصمت) مقدار کثیری اغلاط به متن اضافه شده و سقطات و افتادگیها و بدخوانیها و تحریفات بسیار نیز به آن راه یافته، به‌طوری

که می‌توان گفت در حقیقت در آن، کتاب خواجه مسخ شده است. گویا دکتر زمردیان بیشتر از این چاپ استفاده کرده است، زیرا مقداری از غلطهای آن به نوشتهٔ ایشان راه یافته است. علمای ادب عرب نوشته‌اند که صامت‌ها را از آن جهت بدین نام خوانده‌اند که بدون همراهی مصوت قابل تلفظ نیستند و گویی ساکت و خاموش‌اند، مگر اینکه مصوتی در کنار آنها بیاید و مصوت به کسر واو به معنای به صدا درآورنده است، زیرا صامت‌ها را به صدا درمی‌آورد و قابل تلفظ می‌کند. پس این دو اصطلاح از معادل فرنگی آنها رساتر و علمی‌تر است.

۲ واکه و همخوان

در کتب زبان‌شناسی جدید عربی گاهی به جای مصوت اصطلاح صائت را به کار می‌برند تا با صامت هم‌وزن شود و مصوت را به معانی دیگری هم به کار می‌برند، مثلاً در برابر phonatoire یا sonante فرانسوی. گویا در برخی کتب ترکی هم مصوت را صائت نامیده‌اند، اما در فارسی بعضی اساتید فارسی‌گرای افراطی و سره‌نویس با وجود اصطلاحات جاافتاده و کهن مصوت و صامت دو کلمه همخوان و واکه را در برابر آنها وضع کرده‌اند. همخوان مرکب است از هم + خوان که آن را در برابر consonant به کار برده‌اند، یعنی con- را به «هم» و sonant را به خوان برگردانده‌اند. همخوان یعنی با هم خواننده. اگر منظور این بوده است که صامت با مصوت خوانده می‌شود این کلمه این معنی را نمی‌رساند. اما واک در کتابهای لغت به معنای پرند‌ای است که در کنار آب می‌نشیند. حالا چطور شده است که آن را به صورت واکه به عنوان معادل مصوت برگزیده‌اند معلوم نیست.

۳ پیشکسوت نبودن خواجه نصیر

نکتهٔ دیگر آنکه خواجه نصیر مبدع و بنیادگذار همهٔ مفاهیم زبان‌شناسی مذکور در معیارالاشعار نیست و این مطالب غالباً در کتب پیش از او مثل الکتاب سیبویه، الخصائص ابن جتیی، المقتضب مبرّد، المخصّص ابن سیده (Sidah) و غیره آمده است.

۴ مصوتهای فارسی

مصوتهای زبان فارسی دری (کلاسیک) تا زمان خواجه و مدتها بعد از آن شامل سه مصوت بلند ā و ā و سه مصوت کوتاه a و u و i بود که فقط از لحاظ امتداد با هم فرق داشتند یعنی هر مصوت بلند دو برابر مصوت کوتاه امتداد و کشش داشت، ولی اکنون اختلاف آنها بیشتر کیفی است تا کمی. دانشمندان علوم عربی بالاتفاق مصوتهای بلند را حرف مدّ و حرف عله می‌نامیدند و آنها را ساکن می‌دانستند که در نتیجه باید حرف ماقبل آنها متحرک باشد، زیرا دو ساکن را در کنار هم جایز نمی‌دانستند. پس می‌گفتند ماقبل الف ممدوده (یعنی ā) مفتوح است و ماقبل واو ممدوده

(یعنی \bar{u}) مضموم و ماقبل یاء ممدوده (یعنی \bar{i}) مکسور است. پیداست که منظور آنها این است که مثلاً در کلمهٔ «ما» /mā/ حرف ماقبل الف یعنی «م» در حقیقت مفتوح است، ولی آن قدر امتداد می‌یابد که معادل یک حرف ساکن شود، چنانکه ما و من در عروض برابر است یعنی $m\bar{a}$ با man از لحاظ مقدار زمان تلفظ یکی است و کشش \bar{a} معادل n در «من» است. همین‌طور است وضع \bar{u} و \bar{i} و u و i . اینکه آقای دکتر زمردیان نوشته‌اند «می‌دانیم که هر مصوت بلند زبان عربی از دو مصوت کوتاه ساخته شده است» (ص ۱۲۳) خالی از مسامحه نیست، چه چنین سخنی را هیچ‌کس نگفته است، بلکه امتداد مصوت بلند معادل امتداد دو مصوت کوتاه است.

۵ مصوت‌های فرعی فارسی

خواجه نصیر چند مصوت دیگر را هم برای فارسی ذکر کرده است. یکی مصوت خنثی که در الفبای آوانگار بین‌المللی آن را با شوا /ə/ نشان می‌دهند و خواجه آن را حرکت مختلسه (یعنی رپوده شده یا دزدکی) یا حرکت مجهوله (ناشناخته در حرکات زبان عربی) نامیده است. مثالی که وی زده است حرکت راء است در کلمهٔ پارسی که نشان می‌دهد در آن موقع در زبان فارسی این کلمه را /pārāsī/ تلفظ می‌کرده‌اند، چنانکه اکنون تاجیک‌های افغانستان و ماوراءالنهر آن را چنین تلفظ می‌کنند. خواجه می‌گوید که این حرکت مختلسه ممکن است در اول کلمه هم بیاید و سپس می‌گوید اگر کسی این حرکت را از قبیل حرکات دیگر یعنی فتحه و ضمه و کسره نشمرد و بگوید با آنها ربطی ندارد در این باره بحثی نیست، ولی در وزن باید به عنوان یک حرکت محسوب شود که پارسی معادل فاعلن است. دوم واو مجهول (یعنی \bar{o}) که خواجه آن را مصوت ممدود و حرفی دانسته است میان ضمه و فتحه، مانند کلمهٔ شور /šōr/ یعنی مالح به عربی. و سوم یاء مجهول (یعنی \bar{e}) که خواجه آن را نیز مصوت ممدود و حرفی دانسته که در کلمهٔ شیر /šēr/ آمده است به معنای اسد در عربی (زیرا که شیر به معنای لبن عربی با یاء معلوم است یعنی /šīr/). این نکته نشان می‌دهد که در اواسط قرن هفتم هنوز واو و یاء مجهول حداقل در بخشی از ایران رایج بوده است. نکتهٔ مهم در تعبیر خواجه آن است که واو و یاء مجهول را مانند واو و یاء معلوم حرفی جداگانه به‌شمار آورده است. پس مصوت‌های بلند فارسی در آن زمان پنج بوده است \bar{a} ، \bar{i} ، \bar{u} ، \bar{o} و \bar{e} و مصوت‌های کوتاه چهار a ، i ، u و \bar{a} .

۶ مصوت‌های مرکب

اما خواجه باز هم از یک مصوت دیگر نام می‌برد که آن را مصوت ساده نمی‌داند بلکه مرکب از دو مصوت می‌داند و آن مصوتی بوده است که در کلمهٔ خوش در آن زمان شنیده می‌شده است. ما معمولاً تلفظ این کلمه را برای فارسی دری /x^vaš/ می‌نویسیم که v در اینجا همان واو عربی یعنی

w انگلیسی است که همزمان با خاء و سریع تلفظ می‌شود و چنانکه خواهیم دید «x^v» را صامتی مرکب می‌داند که از ترکیب خاء (حرفی که مخرج آن آخر کام است) با واو عربی (یعنی w) درست می‌شده است. اما دربارهٔ فتحهٔ خوش (یعنی a) هم نظر دیگری ابراز داشته است و می‌گوید این فتحهٔ ساده نیست بلکه مصوتی است مرکب از ضمه و فتحه (یعنی چیزی شبیه به /oa/ یا /ao/ که ما نمی‌دانیم آیا اکنون در جایی از ایران یا لهجه‌های ایرانی‌الاصول چنین تلفظی وجود دارد و اگر نیست با الفبای آوانگار بین‌المللی چگونه باید نوشته و چگونه توصیف شود (نیز رک. پایین‌تر دربارهٔ تلفظ حرکت مرکب در غویش). وی باز هم در فارسی مصوت دیگری را نشان می‌دهد که در زمان او از ترکیب یکی از حروف مد (یعنی ā, ē, ī) با غنّت (یعنی η) حادث می‌شود، مانند مصوت‌هایی که در دان، دون و دین شنیده می‌شده است. این اشاره باز هم حکایت از آن دارد که در زمان خواجه در طوس یا محل اقامت او این کلمات مثل مصوت‌های خیشومی فرانسه تلفظ می‌شده‌اند، یعنی /dā:/، /dū:/ و /dī:/. این تلفظها با تلفظ کلمات فرانسوی vin, bon, un و blanc که به ترتیب œ, õ, b, v, ā تلفظ می‌شوند مقایسه شوند. البته امروز ما آنها را در فارسی به ترتیب dān, dūn, dīn تلفظ می‌کنیم که در نتیجه از نظر وزن معادل تَن /tan/، بَن /bon/ و شَن /šen/ می‌باشند، یعنی هجای بلند. خواجه می‌گوید دلیل بر آنکه هر یک از این حرفها یک حرف است این است که در وزن به جای یک حرف است. مثلاً خوان برابر است با خا /xā/.

پس علاوه بر مصوت‌های بلند و کوتاه نه‌گانه که در بالا برشمردیم خواجه دو مصوت مرکب را هم ذکر کرده است که یکی در خوش و دیگری در کلمات دان و دون و دین آمده است و این دو مصوت مرکب یا شاید سه مصوت مرکب چنانکه یاء درویش را هم به حساب آوریم (رک. پایین‌تر) امروزه حداقل در فارسی معیار وجود ندارد.

۷ مصوت‌های فرعی عربی

خواجه برای عربی هم دو مصوت فرعی یعنی خارج از مصوت‌های معیار ذکر می‌کند که یکی همان یاء مجهول فارسی است که در عربی از امالت یا امالهٔ /ā/ تولید می‌شود و در بعضی لهجه‌های عرب مثل بنی تمیم به‌کار می‌رفته و شاید هنوز هم به‌کار می‌رود، یعنی مثلاً عماد را به جای /ʕimād/ به صورت /ʕimēd/ تلفظ می‌کردند و در فارسی دری تعداد زیادی از کلمات ممال عربی وارد شده است (برای بحث اماله، رک. شرح نظام نیشابوری بر شافیهٔ ابن حاجب، ص ۱۱۹ تا ۱۲۷ یا شرح رضی بر شافیه، ج ۳، ص ۴ تا ۶۳ و برای کلمات ممال در فارسی و قواعد آن رک. براهین العجم، نوشته سپهرکاشانی، ص ۹۰ به بعد). کلماتی که به صورت اماله شده (یعنی ممال) از عربی به فارسی آمده‌اند با یاء مجهول هم قافیه می‌شده‌اند و از روی همین اصل می‌توان یاء‌های مجهول و معلوم کلمات

فارسی را در اشعار شعرای قدیم بازشناخت. مثلاً عیسی، افعی، تقوی، دعوی، شکوی، لیلی و امثال آنها که در عربی معمولی با الف مقصوره تلفظ می‌شوند، یعنی آخر آنها /ā/ است در لغت و لهجهٔ بنی تمیم با یاء مجهول ادا می‌شدند یا هنوز می‌شوند. لیلی را /laylē/ تلفظ می‌کردند و همچنین حروف الفباء مثل با، تا، ثا، حا، خا و غیره را به صورت بی /bē/ و تی /tē/ و امثال آن تلفظ می‌کردند. مصوت دیگری که خواجه برای عربی ذکر کرده است اشمام ضمه است که مثلاً در قبیل تلفظ می‌شود و در قرائت قرآن معمول است و مثل ö ترکی تلفظ می‌شده است: /qōla/ به جای /qīla/. خواجه از روم که نوعی دیگر از مصوت است و در قرائت قرآن به کار می‌رود ذکری نکرده است. برای اشمام و روم به کتابهای تجوید مراجعه شود.

۸ صامتهای فارسی

اما صامتهای فارسی را که می‌شمارد می‌گوید از ۲۸ صامت (یا به قول او مصمت) عربی ۸ صامت در فارسی ساقط است، یعنی وجود ندارد که عبارت‌اند از: ثاء و حاء و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین و قاف. در بسیاری از کتابها و فرهنگها قید کرده‌اند که این هشت حرف در فارسی نیست (معلوم است که منظور از آنها واجهای مذکور است نه حروف مکتوب آنها که در فارسی هست و برخی از کلماتی که دارای یکی از این هشت حرف‌اند از عربی آمده است و بعضی دیگر از ترکی، مغولی، ارمنی و حتی اروپایی، مثل پطرکبیر، اطیش و غیره). اما اگر کلماتی در فارسی با این حروف دیده شود باید آنها را با معادل فارسی آنها عوض کرد و واج دیگری به جای آنها گذارد. مثلاً به جای ثاء سین، به جای حاء هاء، به جای صاد باز سین، و به جای ضاد و ظاء زاء، به جای طاء تاء، به جای عین همزه و به جای قاف باید غین تلفظ کرد. این وضع اکنون هم صادق است و فقط امروزه به جای غین در فارسی معیار معمولاً قاف تلفظ می‌شود و غین تقریباً از بین رفته است.

در عوض در فارسی پنج صامت هست که در عربی فصیح نیست که عبارت‌اند از پ و چ و ژ و گ و ف. حرف اخیر عیناً مانند فاء نوشته می‌شود اما با سه نقطه و همان طور که خانلری گفته است نشان از واو لب و دندانی امروزی فارسی دارد که در الفبای فونتیک بین‌المللی به صورت «v» نشان داده می‌شود و آن قرینهٔ واکدار «f» است. در کتابهای لغت گاهی به کلماتی برمی‌خوریم که امروزه با فاء تلفظ می‌شوند، ولی در فرهنگها با واو نوشته شده است، مثل اوگندن به جای افکندن. در برخی کتب خطی قدیم این کلمات را با فاء سه نقطه می‌نوشتند، چنانکه امروز هم در خط عربی گاهی واوهای لب و دندانی خارجی را به همین صورت می‌نویسند. مثلاً لوین (Lewin) آلمانی را لئین و ولتر (Voltaire) فرانسوری را فولتیر می‌نویسند.

اما اینکه دکتر زمریدیان این صامت را سایشی دولبی دانسته است که در فارسی از میان رفته و جای

خود را به «ف» لب و دندانی داده است خالی از مسامحه نیست، زیرا گمان نمی رود چنین واجی هرگز در فارسی یا لهجه های آن به کار رفته باشد. در الفبای آوانگار بین المللی دو صدای مختلف برای دولبی سایشی نشان داده شده است یکی ϕ که بی واک است مانند pf در کلمه آلمانی Pfennig (فنیگ) که معادل یکصدم مارک است و دوم β (بتای یونانی) که واکدار است، مانند کلمه اسپانیایی saber به معنای کارد که با آن دولبی سایشی واکدار است. (رک. درآمدی به آواشناسی لطف الله یارمحمدی، ص ۱۷۴-۱۷۳). در هر حال در زمان خواجه اوها عموماً مثل واوهای عربی بوده است، جز در موارد نادری که مثل واو فارسی امروز تلفظ می شده است و در این صورت گاهی با فاء سه نقطه نشان داده می شده است.

۹ سه صامت غیرمتعارف فارسی

اما خواجه نصیر از سه صامت غیرمتعارف دیگر هم در فارسی سخن گفته است که خوب است بدان توجه شود.

اولی ترکیب «x^v» که می گوید از ترکیب یکی از حروف که مخرج آن آخر کام است (یعنی خاء) با حروف واو (یعنی واو عربی w) درست می شود، مانند خوش و البته تمام کلماتی که واو معدوله دارند در این تعریف قرار می گیرند و قبلاً بحث آن گذشت.

دوم ترکیبی است که از یکی از حروف که مخرج آن آخر کام است (در اینجا یعنی غ که قرینه واکدار خاء است) با حروف واو (یعنی w واو عربی) درست می شود، چنانکه «در بعضی لغات عجم در لفظ» در «غویش» که به جای درویش گویند. پس در طوس یا در جایی که خواجه نصیر اقامت داشته و یا در یکی از لهجه ها (لغات عجم) درویش را به صورت /dar^voēs/ تلفظ می کرده اند، یعنی غین را با واو عربی توأم تلفظ می کردند چنانکه در «خویش» خاء و واو را با هم تلفظ می کردند. در اینجا خواجه حرکت بعد از γ^v را مرکب از ضمّه و کسره می داند یعنی oe که معلوم نیست دقیقاً چگونه تلفظ می شده است، باز هم متأسفانه خواجه نگفته است که در کدام یک از لغات عجم، یعنی در کدام لهجه این کلمه بدین صورت تلفظ می شده است.

سوم ترکیبی است که از یکی از حروف که مخرج آن آخر کام است (در اینجا مراد و منظورش گاف g است) با حرف واو (عربی یعنی w) حادث می شود، چنانکه در لفظ گوس /g^vas/ که به جای بس گویند. متأسفانه این عبارت در تمام چاپهای معیارالاشعار غلط ضبط شده است اما در نسخه ای که آقای مظاهری چاپ کرده اند به وضوح پیداست که نوشته شده است «کئوس» که به جای بس گویند (ص ۵، ستون دست راست). کاف با سه نقطه املائی گاف است. اینجا روی واو فته گذاشته شده است. پس کلمه بس در بعضی لهجه ها در زمان خواجه به صورت «گوس» /g^vas تلفظ می شده است، یعنی گاف با واو توأم به عنوان یک حرف مرکب به کار رفته است. این نکته که خواجه ذکر کرده است کلید چگونگی

تحول واوهای آغازین فارسی میانه به گاف را به دست ما می‌دهد. از این اشارهٔ خواجه معلوم می‌شود که واوهای آغازین کلمات در فارسی میانه در یک مرحله از تحول خود – که شاید در همان دورهٔ فارسی میانه آغاز شده بود – همراه با گاف به صورت توأمان تلفظ می‌شده است، یعنی مثلاً وراز /warāz/ به معنای خوک و حشی که در فارسی میانه رایج بود در یک لهجه از همان لهجه‌های شمالی – یا شاید در زبان دری – نخست به صورت /g^varāz/ تلفظ شده است و به تدریج واو آن از میان رفته و به جایش گاف مضموم شده است تا نشانی از حذف واو باشد و کلمه به صورت گراز /gurāz/ درآمده است. «بس» هم در فارسی میانه «وس» /vas/ تلفظ می‌شده است که ابتدا به صورت g^vas درآمده و سپس به صورت گس gas در برخی لهجه‌ها مانده است. اما در فارسی دری بس از لهجهٔ دیگری آمده است که واوهای آغازین آن به باء بدل شده است. مثل وفر /wafir/ که برف شده و ورگ /warrag/ که بره شده است. فرایند تبدیل واو اول به گو /g^v/ و سپس به گاف «g» به‌طور سیستماتیک و ثابت در یک لهجهٔ ایرانی باقی مانده است و آن لهجهٔ خوری است. چنانکه از مثالهای ذیل معلوم می‌شود:

gās	درخوری گاس	بس
gāčča	درخوری گاچا	بچه
gā (با حذف دال آخر)	درخوری گا	باد
gād	درخوری گاد	بد
gārūn	درخوری گارون	باران
gāzī	درخوری گازی	بازی
gāske	درخوری گاسکه	بسکه
gāng	درخوری گانگ	بانگ (= اذان)

و شاید در لهجه‌های دیگری هم اثری از این فرایند مانده باشد.

۱۰ همزه و الف

باید دانست که «الف» دارای دو معنی است. یکی مربوط است به زبان کتابت و آن صورتی است مکتوب از نخستین حرف الفبا که به صورت «ا» نوشته می‌شود. در عربی و فارسی اگر این علامت «ا» در اول کلمه باشد نشانهٔ همزه است که می‌تواند مفتوح یا مکسور یا مضموم باشد و در نسخ قدیمی فارسی می‌توانسته است به جای «آ» هم باشد یعنی «ا» را در اول کلمه می‌توان [?]i و [?]u (یا به اصطلاح امروز [?]e, [?]æ, [?]o) و نیز [?]ā خواند (یعنی ا، ا، ا و آ)، اما در وسط کلمه در عربی و فارسی همیشه /ā/ خوانده می‌شود.

معنی دوم الف صدای /ā/ است اعم از آنکه به صورت «ا» نوشته شده باشد، مانند «ما» یا به صورتی دیگر مثل عیسی یا زکوة. خواجه نصیر می‌گوید: «واو» و «الف» و یاء هر یک به اشتراک بر دو حرف افتد، یکی مصوت که حروف مدّ مذکور است (یعنی به ترتیب ā, ē, ī و ā که در اینجا حرف به معنای واج است) و آن حروف (یعنی واجها) جز ساکن نتوانند بود. و دیگر مصمت (یعنی صامت) که هم متحرک باشند و هم ساکن (منظور w، ʔ و y است). و اما مصمت در واو و یاء ظاهر است (مثل دلو dāl w در قدیم یعنی dælv در تلفظ امروز که w در آن صامت یا به اصطلاح امروز نیم صامت و نیم مصوت است و مثل ظبی zaby که y در آن نیم صامت یا نیم مصوت است). و اما الف مصمت را همزه نیز خوانند (در چاپ معظّمه اقبالی، ص ۱۶۹ به غلط «در» پیش از الف اضافه شده است که جمله را نامفهوم ساخته است). پس طبق گفته خواجه و تمام علمای ادب قبل از او، الف صامت به معنی همزه است که معمولاً فقط در اول کلمات واقع می‌شود و اگر چه شکل الف «ا» دارد اما در حقیقت همزه است. و الف مصوت (یعنی واج ā) فقط در میان یا آخر کلمه می‌آید مثل «ماه» و «ما» و هرگز در اول کلمه نمی‌آید، زیرا که تمام مصوتها در ابتدای کلمه با همزه قرین هستند. الف به معنای واج ā همیشه ساکن است و الف به معنای همزه می‌تواند ساکن باشد، مثل «منشأ» یا متحرک باشد مثل «ابر، اسم و اشتر».

۱۱ مقطع یا هجا

خواجه نصیر هجا را مقطع نامیده است (بر وزن مرجع که جمع آن مقاطع است). این اصطلاح در کتب پیش از او هم آمده است، چنانکه در همین مقاله از شفای بوعلی سینا و از اساس الاقتباس نقل شد. خواجه در اساس الاقتباس گفته است (ص ۵۹۵): «مرکب اول از حرف، مقاطع ممدود و مقصور بود و مرکب دوم، الفاظ و باشد که بعضی مقاطع با حروف بی ترکیب، به مثبت الفاظ بود و آن اغلب از ادوات باشد مانند بعضی از حروف واصله که در ابتدای کلمات افتد، چون همزه وصل و استفهام یا در حشو کلمات افتد، مانند واو عطف و باشد که در آخر افتد، مانند تنوین و همچنین بعضی از حروف فاصله مانند «یا» در پارسی و «اؤ» در تازی».

چنانکه ملاحظه می‌شود خواجه در اینجا می‌گوید از ترکیب حروف، ابتدا مقاطع یعنی هجاها درست می‌شود که خود بر دو قسم است مقاطع ممدود (مثل «پا، باد و کارد») و مقاطع مقصور (مثل «نه، به، تو») و در مرحله دوم از ترکیب مقاطع و هجاها الفاظ و کلمات ساخته می‌شود (مثل «مادر») که از دو مقطع یا هجا درست شده است mā-dar) و سپس می‌گوید ممکن است مقطعی باشد از حروف بدون ترکیب (یعنی فقط یک حرف باشد که خود یک هجا را تشکیل دهد نه چند حرف که با هم ترکیب شوند تا هجا درست شود) و آنها به مثابه لفظ و کلمه اند مثل بعضی از حروف مانند همزه وصل و همزه استفهام در عربی (که یک صامت است با یک حرکت و در نوشتن فقط یک

حرف است) و آن به منزلهٔ یک کلمه است و اینها در اول کلمه یا به‌طور مستقل می‌آیند و ممکن است در حشو کلمات یعنی در وسط کلمات هم مقاطعی باشند که به‌جای یک کلمه به‌کار روند مثل واو عطف (wa) و یا ممکن است در آخر کلمه بیاید مثل تنوین (همچون لطفاً که لطف + an است) و بعضی حروف فاصله (یعنی ربط) مثل «یا» در فارسی و «او» در عربی هم یک هجا محسوب‌اند. وی همین مطلب را در معیارالاشعار چنین بیان کرده است: «به حرف صامت (به قول خودش مصمت) ابتدا توان کرد، مگر بعد از آنکه حرف مصوتی مقارن او شود» (یعنی ابتدا به ساکن محال است و باید هر صامتی با یک مصوت همراه شود تا بتوان آن را تلفظ کرد) و مجموع را حرف متحرک خوانند (یعنی صامت را با مصوت جمعاً می‌گویند حرف متحرک). پس اگر مصوت مقصور باشد (مثل نه /na/، به /be/، تو /to/) حرف متحرک را یک حرف بیش‌شمرند و آن را مقطع مقصور (یعنی هجای کوتاه) خوانند، مانند «حَج» (در چاپ نجم‌الدوله مثال نیامده است و در چاپ مظاهری فقط سر جیم را نوشته و فتحه‌ای بر سر آن گذاشته‌اند. اقبالی آن را بی‌جهت «جفا» خوانده است) و اگر ممدود باشد مقدار فضل ممدود را بر مقصور حرفی ساکن شمرند و مجموع را حرفی متحرک و حرفی ساکن شمرند، مانند «جا» و آن را مقطع ممدود خوانند (یعنی هجای ممدود). چنانکه می‌بینیم در نوشته‌های قدما هجا را مقطع می‌نامیدند و برخلاف آنچه برخی از غربیان مدعی شده‌اند که عرب مفهوم هجا را نمی‌شناخته، این مفهوم کاملاً برای دانشمندان اسلامی شناخته شده بود، چنانکه بوعلی سینا در شفا هم بدان اشاره کرده است (رک. اللسانیات العامه و قضایا العربیه تألیف مصطفی حرکات، ص ۳۶).

۱۲ خاتمهٔ بحث

در مورد زبان گفتار و نوشتار و تفاوت آنها با هم در بسیاری از کتب صرف و نحو و لغت عربی و نیز در کتب عروض بحث شده است و اصلاً «خط عروضی» که فقط اصوات را منعکس می‌کند از ابداعات خلیل‌بن احمد فراهیدی (متوفی ۱۷۰ هجری) است و در این امر باید او را پیشکسوت زبان‌شناسان امروزی شمرد که حداقل ۱۲ قرن پیش از آنها به چنین نکتهٔ ظریفی پی برده بود. امید است با این توضیحات این فصل از کتاب معیارالاشعار روشن و ابهامات آن برطرف شده باشد. دربارهٔ بقیهٔ فصول این کتاب نگارنده در کتاب عروضی که در دست تألیف دارد توضیحات لازم را داده است.

مصطفی ذاکری